

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه شهادت مولایمان حضرت ابوجعفر محمد بن علی الجواد صلوات الله علیهم
اجمعین هستیم. این شهادت جانسوز را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداءه و
عمه مکرمه‌شان فاطمه معصومه علیها السلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و
شما اعزّه تسلیت عرض می‌کنم. و امیدواریم که همه‌ی ما جزء شیعیان و موالیان راستین
آن بزرگوار و آباء گرام و ابناء گرامش بوده باشیم ان شاء الله و در دنیا و آخرت دست‌مان
از دامان پرمهر و محبت آن بزرگواران محروم نماند. این صلوات خاصه آن وجود مبارک را
خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَمِ الثَّقَى، وَنُورِ
الْهُدَى، وَمَعْدِنِ الْوَفَاءِ، وَفَرْعِ الْأَرْكَانِ، وَخَلِيفَةِ الْأَوْصِيَاءِ، وَأَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ. اللَّهُمَّ فَكَمَا
هَدَيْتَ بِهِ مِنَ الصَّلَاةِ، وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ مِنَ الْخَيْرَةِ، وَأَرْسَدْتَ بِهِ مَنْ اهْتَدَى، وَرَكِّبْتَ بِهِ مَنْ
تَرَكَّى، فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ، وَبَقِيَّةِ أَوْصِيَائِكَ، إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

خب بحث در صورت رابعه بود که نه دلیل واجب اطلاق دارد و نه دلیل جزء و شرط که
قهرأً این‌جا دست‌مان دیگه از اصل لفظی محروم هست. نوبت به اصل عملی می‌رسد که
بینیم مقتضای اصل عملی چیه، که مقام ثانی برای همین منعقد شده که وظیفه را در این
مورد روشن کند. بنابراین وارد مقام ثانی می‌شویم.

در مقام ثانی که مقتضای اصل عملی در این صورت چیست؟ آیا باید بعد از تذکار منسی
را اعاده کند یا نکند؟ محقق خوئی قدس سره می‌فرمایند که دو صورت در این‌جا هم
متصور است.

صورت اولی این هست که بعد از تذکار که فهمید فراموش کرده اصلاً امکان تدارک دیگر
وجود ندارد. مثل این‌که فرض کنید مولا گفته است از اول طلوع آفتاب تا غروب در فلان
مکان باش و این اول صبح یادش رفت که از اول طلوع آفتاب؛ یک ساعت، دو ساعت
گذشت یادش آمد، خب دیگه این‌جا اصلاً امکان تدارک نیست. اگر از آن ساعتی هم که
یادش آمده تا آخر وقت؛ این از اول طلوع نمی‌شود. مثل این‌که کسی مولا فرموده است
که صم از طلوع فجر تا غروب آفتاب؛ این اصلاً فراموش کرد ماه رمضان است نیت نکرد.
حالا یک دفعه یادش آمد! ماه رمضان است و این‌جا اگر بخواهیم بگویم درست است
قابل امتثال نیست مگر شارع بیاید یک تعبدی بکند و الا قابل امتثال نیست. یا کسی از
سفر وارد حضر شد؛ خب او هم همین جور است دیگه، امکان ندارد این روزه ...؛ مگر یک

دلیلی بیاید بگوید.

صورت ثانیه این است که نه، قابل تدارک هست. مثل این که دارد نماز می‌خواند؛ در اثناء نماز فهمید که حالا یک چیزی را یادش رفته، «بعد ما تجاوز من المحل» این جور مثال می‌زند. یا نه، نماز را هم تمام کرده؛ سلام نماز را هم گفته؛ آن وقت وقت باقی است. می‌فهمد مثلاً فلان جزء را فراموش کرده، این دو صورت.

در هر دو صورت البته می‌فرمایند وظیفه احتیاط نیست و اِتیان به آن منسی نیست در هر دو صورت، البته مع تفصیل در صورت ثانی، ولی فتوای خودشان این است که نیست.

اما الصورة الأولى؛ می‌فرمایند برای این که درحقیقت این جا شک ما برمی‌گردد به شک در تکلیف، یعنی اگر حالا که فراموش کرده فرض این است اطلاق و عمومی نداریم دیگه، نه در ناحیه تکلیف نه در ناحیه شرط، و امکان اِتیان به منسی هم نیست دیگه، خب در این جا اگر آن یک ساعت فراموش شده؛ این جزء باشد بنحو مطلق که حتی در حال نسیان هم دخالت دارد و شارع دست از آن برنمی‌دارد و این‌ها؛ پس من دیگه تکلیفی الان ندارم. اگر آن جزئیتش مال حال ذکر باشد خب من الان تکلیف دارم به این که خب آن وقت فراموش کردم و ذکر نبوده، جزء نبوده و الان این مابقی مورد تکلیف است. پس چون امر مردد می‌شود بین این که یا مطلق است که نتیجه‌اش این است که من تکلیف نداشته باشم یا مطلق نیست که نتیجه‌اش این است که من الان تکلیف داشته باشم. پس شک در تکلیف می‌کنم و چون فرض هم این است که ما اطلاق نداریم. اطلاق لفظی نداریم که از رهگذر او وظیفه را روشن کنیم. نه در ناحیه تکلیف نه در ناحیه جزء و شرط؛ فرض این است که اطلاق نداریم پس الان شک می‌کنم من الان بالاخره الان تکلیف دارم یا ندارم؟ خب هم برائت شرعی هم برائت عقلی مورد پیدا می‌کند و جاری می‌شود و لازم نیست بیاورد. مثل همین باب صوم که اگر ادله‌ای نبود که شارع قبول فرموده که هر وقت یاد آمد یا از سفر آمدی؛ قبل از ظهر بود نیت کنی کفایت می‌کند؛ حسب قاعده، طبق اصول مرخصه این بود که امروز روزه بر تو واجب نیست و آن دلیل می‌خواست. کما این که بعض صور هست که معمولاً هم فتوا نمی‌دهند؛ یعنی فتوای معروف این است که آن جا هم کفایت می‌کند ولی پدر ما رحمة الله علیه نقل می‌کردند که یک وقتی در محضر مرحوم آیت الله گلپایگانی همین بحث بود من گفتم مرحوم میرزای شیرازی اشکال می‌کند یا فتوا به عدم می‌دهد. همین چیزی که رسم است؛ مثلاً کسی حاضر است، می‌رود چهارفرسخی و برمی‌گردد، چیزی هم نمی‌خورد، مثلاً بجه‌اش را می‌خواهد ببرد و برگرداند. او مثلاً روزه برایش مشکل است می‌خواهد ببرد او را چهارفرسخی؛ خب می‌رود برمی‌گردد. آیا این می‌تواند روزه بگیرد؟ خب آقایان این را گفتند مثل آن جایی است که مسافر حاضر می‌شود. میرزا فرموده است که آن مال کسی است که اصلاً مسافر بوده وارد می‌شود. اما کسی که حاضر بوده؛ ثم سافر ثم حضر؛ این جا مشمول ادله نیست. این را اصلاً ایشان اشکال می‌کرد به فتوا، می‌گفتند آقای گلپایگانی برایش خیلی ثقیل بود که مثلاً ...، می‌گفتند من بینم این فتوا را، رساله ایشان را بردم خدمت‌شان نشان دادم. خب این صورت اولی که بحثش واضح است و همین است که فرموده شده است.

اما الصورة الثانية که قابل تدارک است و امکان تدارک هست. این جا را ایشان می‌فرمایند که این درحقیقت؛ این صورت ثانیه شک ما درحقیقت در این است که به این مافعلنا می‌توانیم اکتفا کنیم؟ آن جا مافعلنایی نداشتیم در صورت اول، فلذا مستقیماً گفتیم آن جا شک در تکلیف است و برائت جاری می‌شود که چون اول صبح مثلاً آن فراموش کرده

بودیم دیگه، اما این‌جا فرض این است که یک نمازی را خوانده یا بخشی‌اش را خوانده، وسط نماز اگر باشد بخشی‌اش را خوانده، اگر نماز را تمام کرده نمازی را خوانده، حالا نمی‌دانیم با این نمازی که خواندیم به این می‌توانیم اکتفا کنیم و این مسقط آن تکلیف ما هست یا نیست؟ اگر آن منسی در این صورت مطلقه باشد جزئیت و شرطیتش؛ خب ما باید اعاده کنیم نماز را و به این نمی‌توانیم اکتفا کنیم چون مطلق است. فلذاست اگر وارد مثلاً قرائت شده و حالا «وَلَا الضَّالِّينَ» دارد می‌گوید شک می‌کنیم بسم الله را گفتیم یا نگفتیم؟ و بسم الله جزئیتش مطلقه باشد و حالت نسیان هم جزئیت داشته باشد. خب باید برگردیم. لولا قواعد دیگری که شارع وضع فرموده؛ ما اگر بودیم و آن تکلیف و این؛ باید برمی‌گشتیم. ولی اگر جزئیه مقیده باشد؛ یعنی این وجوب بسم الله مال حال ذکر است و همه‌ی اجزاء همین طور؛ مال حال ذکر باشد، خب الان واقعاً در نماز خللی نیست، خب آن وقت یادش رفته پس جزئیت نداشته، این نماز مأثربها؛ این عین مأثربه‌ها است و اجزاء آن قهری است دیگه، «الانطباق قهری و الاجزاء عقلی» می‌شود. همان‌که مولا خواسته بوده این نماز همان است.

س: نسبت به فرد است دیگه، درست است؟

ج: بله؟

س: یعنی نسبت به فرد هم جزئیتش؛ هر فردی هم فراموش کردی ...

ج: بله دیگه؛ چون جزئیتش یعنی آن مجعول شرعی این است که این هر یک از این‌ها مال حال ذکر است. خب من آن موقع که فراموش کردم پس این جزء نبوده دیگه.

س: نه، می‌خواهم ببینم «بحث عنوان و فرد این‌جا می‌آید دیگه؟ یک کسی بگوید آن بحث آن بحث عنوان و فرد این‌جا هم می‌آید دیگه؟ یک کسی بگوید آقا، جزئیتش مال حال ذکر است ولی در فرض این‌که کلاً فراموش بکنیم.

ج: بله، آن خب بله، آن فراموشی‌ها را هم باید دید که شارع چه جوری لحاظ کرده،

س: بله دیگه، آن موقع این طوری

ج: او می‌تواند بگوید اگر تا دو ساعت فراموش کردی مثلاً.

س: نه کلاً فراموشی در بازه زمانی به طور کلی نه فرد، همان بحثی که سابق بود.

ج: در چی؟

س: در کل بازه زمانی اگر فراموش کرد.

ج: بله، اگر آن جوری بگوید مثلاً.

می‌فرمایند که بنابراین ما این‌جا شک می‌کنیم که الان این شرطیتش مطلقه است یا مقیده است به حال ذکر؟ بنابراین باز این‌جا هم نسبت به حال نسیان که آیا من در صورتی که نسیان کردم وظیفه دارم یا وظیفه ندارم؟ خب شک من باز شک در تکلیف است دیگه در این صورت، این‌جا هم مرجع برائت است. ولو این‌که یک تفاوتی با ماقبل داشت که این‌جا به صورت بدوی آدم این جوری می‌گوید. می‌گوید نمی‌دانم با این عمل می‌تواند،

ساقط می‌شود آن یا نه؟ با این ما اُتیت به می‌توانم اکتفا کنم یا نه؟ ولی آن‌جا ما اُتیت به ندارد آن‌جا، این‌جا چرا، یک چیزی دارد که...؛ ولی دقت که می‌کنیم این‌جا هم شک در تکلیف است دیگه درحقیقت، یعنی الان نمی‌دانیم. مولا به من گفته و فرموده که این جزء را یا این شرط را حتی در حالت نسیان هم من واجب کردم، لازم کردم یا نه.

س: توی آن فرض قبلی هم ما اُتیت کلاً نمی‌توانیم داشته باشیم؟

ج: بله؟

س: توی فرض قبلی هم می‌شود ما اُتیت داشته باشیم ولی قابل تدارک نباشد.

ج: حالا مثلاً آن‌جاها هم یک...

س: مثلاً در یک موقعی من یادم بیاید که روی مثال نماز یک رکعت وقت هم نباشد.

ج: خب آن برمی‌گردد به همان دوم که ممکن نیست.

س: نه دیگه، تدابیر ممکن نیست دیگه

ج: نه دیگه؛ تدارک ممکن نیست. دومی ...، اولی این‌که تدارک ممکن نیست، به هر نحوی تدارک ممکن نیست

س: همین را عرض می‌کنم. شما می‌فرمایید ما اُتیت به نداریم

ج: بله دیگه، نداریم دیگه، تدارک ممکن نیست. یعنی چی را مثلاً؟ حالا بله، این‌جوری هم آن‌جا ممکن است که حالا این مثال ایشان این است که اول وقت فراموش کرده، حالا یک وقتی هم ممکن است نه، اول وقت هم فراموش نکرده، وسط وقت یک دفعه غافل شد رفت مثلاً بیرون از آن منطقه‌ای که گفته بود از اول صبح تا غروب این‌جا باش؛ مثلاً توی عرفات فرض کنید. فرض کنید اگر چنین چیزی را داشتیم باید باشی، این‌جا باشی، توی منا باید باشی، این وسط کار یک دفعه غفلت برایش حاصل شد یک کسی گفت بیا برویم تا فلان‌جا و برگردیم؛ بلند شد رفت، بعد برگشت بعد گفت ای! ما باید از اول صبح متصلاً تا فلان وقت این‌جا بودیم. وسطش نشد، دیگه قابل تدارک هم نیست دیگه، بعد ایشان می‌فرمایند که خلاصه این‌جا مرجع برائت است بعد ما عرفت که ما گفتیم تکلیف به ناسی صحیح است. که این عبارت ایشان «بعد ما عرفت من إمكان تکلیف الناسی بغیر ما نسیه من الأجزاء والشرائط». که این‌جا تصریح می‌شود که آن بحث ما...

س: بغیر ما نسیه

ج: بغیر ما ...، می‌خواهیم ببینیم تکلیف ناسی بغیر ما نسیه درست است یا نه من الاجزاء و الشرائط؟ خب این‌جا بنا براین می‌گوییم که می‌دانیم مولا... این‌جوری می‌شود دیگه، می‌دانیم مولا مثلاً به آن‌ها که امر کرده، به آن‌ها بغیر ما نسیه، نمی‌دانیم او مقید هست به این ما نسیه یا مقید نیست. پس درحقیقت این‌جوری می‌شود، به اقل و اکثر برمی‌گردد. آن غیر ما نسیه امر دارد. نمی‌دانیم آن غیر ما نسیه مقید شده به ما نسیه أم لا؟ اصل لفظی البته نداریم که روشن بکند. خب این‌جا درحقیقت مثل اقل و اکثر ارتباطی می‌شود برائت جاری می‌کنیم. و به تعبیر آخر علم داریم که این جامع بین واجد و فاقد واجب است. یعنی این، همین غیر ما نسیه، نسبت به آن ما نسیه و مقید به او شک داریم. نسبت

به او برائت جاری می‌کنیم و این، و این روی چه مسلکی درست است این حرف و این برائت؟ روی مسلک کسی که می‌گوید که تکلیف غافل و ناسی بغیر ما نسیه و بغیر ما غفل عنه درست است.

س: یک تهافتی توی مورد اول و ثانی است؛ ما متوجه آن نمی‌شویم. این‌جا اول که مقتضای توی مورد اول می‌گوید مقتضای اطلاق این است که ثبوت امر باشد. یعنی امر دیگر ما نداریم و مقتضای تقیّد این است که امر متعلق باشد به وقوع در ساعت متأخره و وجوبی داریم. توی اولی می‌گوید مقتضای اطلاق این است که ثابت بشود من تکلیفی نداشته باشم، آن‌جا که تدارکش امکان ندارد؛ اما توی مورد ثانی برعکس این می‌گوید ایشان، توی مورد ثانی می‌فرماید که مقتضای اطلاق برعکس است. مقتضای اطلاق این است که لَزِمِ اعادتها، قبلی می‌گوید لَزِمِ سقوط، توی این‌جا اگر می‌گوییم مطلق باشد جزئیت لَزِمِ اعادتها.

ج: بله، درست است.

س: ما مقتضای اشتراک جزئیت را بنحو اطلاق وقتی تصویر کردیم که لازمه‌اش این است که تو، منسی را هم شارع می‌خواهد و باید او را بیاوری در حالی که تو نیاوردی و لَزِمِ اعادتها، دیگه فرقی نمی‌کند. چه در فرض امکان تدارک باشد چه در فرض عدم امکان تدارک باشد. ایشان یک بار اقتضای، مقتضای اطلاق را می‌گوید سقوط امر است «و لا يلزم منه اعاده»، یک جای دیگر می‌گوید لَزِمِ اعادتها، یعنی دقیقاً توی ثانی برعکس اول می‌گوید.

ج: خب بله

س: خب الان کدام است مقتضای اطلاق و تقیید؟

ج: همین دیگه، این نکته‌اش که عرض کردم. ببینید؛ در صورتی که، در صورت اول درحقیقت شک من به چی برمی‌گردد؟ چون آن امر اولی و مأمور به امر اول را که معلوم است من نمی‌توانم انجام بدهم.

س: خب پس انجام ندادم؟

ج: ندادم دیگه.

س: خب، پس تکلیف هنوز بر عهده من هست دیگه، من به مطلق...

ج: نه، نه، دیگه اصلاً نمی‌شود هم آن تکلیف باشد.

س: ببینید؛ وقتی شما تکلیف به منسی امکان داشته باشد شارع هنوز به سر تکلیفش باقی است. می‌گوید من هنوز از تو می‌خواهم.

ج: چه می‌خواهد؟

س: همین را، همین جزئی که مطلق است. اگر فرض کنید که

ج: دقت بکنید! ندارد، ببینید؛ گفته از اول طلوع فجر تا غروب آفتاب در این مکان، در

عرفات باش، من فراموش کردم. یک ساعتش را اول نبودم. درست؟ حالا که فراموش کردم در این جا پس آن امر از آن موقع تا این موقع باش؛ این که دیگر معنی ندارد.

س: امکان ندارد

ج: امکان امتثال؛ صبر کنید

س: نه، ... از بنده امکان امتثال ندارد درست است

ج: خب صبر کنید؛ حالا، پس شک من این جا به چی برمی گردد که آیا بقیه روز را بمانم یا نه؟

س: به تکلیف دیگری

ج: به این که آیا تکلیفی به این دارم؟ آن تکلیف که دیگر نمی شود. تکلیفی دارم یا ندارم؟

س: لذا دلیل خاص می خواهد

ج: درست؟ پس برائت جاری می کنم. یعنی اگر آن مطلق باشد من اصلاً دیگر تکلیفی ندارم الان، اگر مطلق نباشد من الان تکلیف دارم. پس من بازگشت این شک من به این است که الان تکلیف دارم یا ندارم؟

ج: فعلاً با این مقدار دلیل تکلیفی ندارم

ج: ندارم. شک در تکلیف دارم.

س: الان وقتی که شما می فرمایید شرطیتش، جزئیتش، حالا در فرض ... جزئیت آن آفات اول بغیر من نسبه دیگه

ج: بله، اگر مطلقه باشد

س: این جزئیتش وقتی مطلقه باشد معنایش چیه؟

ج: معنایش این است که من تکلیف ندارم.

س: جزئیت مطلقه است. اگر مقید به ذکر باشد یعنی من تکلیف ندارم

ج: این جا هم مطلقه بودنش یعنی این است چون قابل امتثال نیست. ممکن نیست

س: آهان یک لحظه، قابل امتثال نیست؟ این از باب این که مقدور نیست ...

ج: آره دیگر

س: نه از باب اطلاق ..

ج: نه چون مطلقه هست مقدور من نیست ...

س: آقا اگر، ببینید حاج آقا ...

ج: ببینید چون مطلقه هست مقدور نیست، یعنی مولا حرفش این است می‌گوید ماندن از آن‌جا تا آن‌جا فقط مصلحت دارد، اگر نشد ولو به نسیان دیگر مصلحت ندارد، پس من قدرتی بر انجام این ندارم.

س: آهان پس بگویید چون لازمی اشتراط قدرت در تکالیف این است نه لازمی اطلاق ...

ج: اطلاق، اطلاق موجب شده من قدرت نداشته باشم ...

س: آقا اطلاق که لازمه‌اش اشتراط است، جزئیت است، لازمه‌ای این‌که من تکلیف را نمی‌توانم استیفاء کنم و آن‌چه که برای مولا تام المصلحه هست از اول تا آخر هست نه بعض وقت، این لازمه‌اش این است که و الا اقتضای اطلاق که اشتراط است، لازمی اشتراط هم عدم سقوط است ...

ج: اشتراط در چی هست؟

س: ...

ج: اطلاق یعنی مولا فی کل الاحوال این را می‌خواهد، حالا که کل الاحوال می‌خواهد الان این‌که کل الاحوال می‌خواهد...

س: یعنی تکلیف غیر مقدور از من خواسته؟

ج: نه، پس بنابراین نتیجه‌ی این‌که آن جزئیت مطلقه برایش قرار داده یا شرطیت مطلقه برایش قرار داده و دخالش را در تحقق مأموریه علی الاطلاق می‌بیند پس نتیجه‌ی این اگر این جوری باشد نتیجه‌اش چی هست؟ اگر این جوری باشد، اگر نتیجه‌اش این است پس این خطاب دیگر متوجه من نیست. چرا؟

س: نه به خاطر اتیان بما أمر بلکه به خاطر این‌که عدم امکان ...

ج: تحقق این دیگر نیست

س: ... آخر بحث این است حاج آقا، بحث این است که آیا امر مطلق است تا اتیان بما أمر متأثراً به مطابقت با مأموریه کرده یا نکرده؟ صحبت سر این است از اول بحث، نه این‌که از باب این‌که ما وقتی که امر می‌گوییم مطلق است و من مثل کسی که تازه بعد از این‌که ایام حج شروع می‌شود من تازه می‌توانم بروم ورود بکنم در حج، خب من تا الان که می‌دانم نمی‌توانم کل حج را به‌جا بیاورم دیگر، مثل همان شخص می‌ماند. حج واجب است اطلاقاً، اما من چون امکان دیگر ندارم استیفاء بکنم تکلیف از من ساقط می‌شود ...

ج: بله دیگر در مورد ناسی داریم می‌گوییم، این آدمی که بخشی از آن را فراموش کرده، مثل آدمی که بخشی از روز را فراموش کرده نیت صوم بکند الان آن دلیلی که می‌گوید که صوم از طلوع فجر تا غروب، این دیگر خطاب این متوجه نمی‌شود باشد ...

س: این قطعاً متوجه من نیست ...

ج: نیست، این قطعاً نیست، اگر دلیل اگر این جوری باشد، اگر نه، از آن وقت تا آن وقت

بگویی مطلق نباشد، این آنات این باشد هر مقداری اش حواست هست، خب بله متوجه من است ...

س: و چون شک داریم برائت داریم ...

ج: و چون شک داریم برائت داریم؛ این روی اولی است.

س: ببینید حاج آقا ما حرف مان این است، پس شما برگردانید به این که ما نمی توانیم آنچه که مولا به ما امر کرده را استیفاء کنیم بنابراین ساقط است درست است؟

ج: بله.

س: حد وسط را ..

ج: اگر مطلق باشد ساقط است ...

س: آهان اگر مطلق باشد چون نه این نکته اش هست، چون ما نمی توانیم قدرت استیفاء دیگر نداریم، اما متن ایشان را ببینید می گوید که «و شک فی ان جزئیة الوقوف فی هذه الساعة مطلقة» توضیح نمی دهد «لیترتب علیها سقوط الأمر بالوقوف....»

ج: بله یترتب لسقوط دیگر ...

س: چرا این را نمی گوید؟ ببینید حاج آقا ...

ج: سقوط توضیح اش همین است ...

س: تا حالا ثغور بحث این طور بوده که می گفتیم وقتی مطلق باشد اشتراط، این جا تکلیف باقی است وقتی تکلیف باقی است لازمه اش ...

ج: در چه صورتی باقی است؟

س: فعلاً امکان تدارک را بگذارید کنار ...

ج: نه دیگر همین توی آن هست، ایشان برای توضیح آمده تقسیم کرده ...

س: باید بگوید این را و الا

ج: تقسیم فرموده، فرموده تارّه، ببینید ایشان برای ...

س: می گفت اگر مطلق باشد شارع ...

ج: ایشان برای همین توضیح آمده تقسیم فرموده، فرموده این جا دوجور هست، یک وقت تمکن هست یک وقت تمکن نیست. اگر تمکن نباشد خب ما می دانیم این جا شک ما برمی گردد به شک در تکلیف، مستقیم، صاف؛ چون او که می دانیم دیگر ما که امکان انجام آن را نداریم ...

س: برمی گردیم به اصل ماجرا که آن هم شک داریم ...

ج: بله، او پس بنابراین می‌دانیم هیچی؛ نمی‌دانیم تکلیف جدیدی یعنی غیر او، اگر آن‌جور، آیا آن‌جور است که ما دیگر راحت باشیم؟ یا این‌جور است؛ می‌گوییم این‌جور بودنش که شک داریم، دلیلی بر ما نیست، علم اجمالی هم این‌جا کارایی ندارد که من الان علم اجمالی بگویم دارم، یا آن‌جور و یا این‌جور است. آن‌جور که دیگر تمام شد قدرت بر آن ندارم.

س: یعنی این‌جا یک نکته خصوصیت این مطلب است ...

ج: آره خصوصیتش همین است که امکان ندارد.

و اما اگر ایشان می‌گوید ما آن حرف قبل را ننزیم و بگوییم که تکلیف ناسی ممکن نیست مثل شیخ اعظم، اگر این را بگوییم در صورت ثانیه باید احتیاط کنیم و این همان حرفی است که قبلاً می‌زدیم که این‌که آیا تکلیف ناسی ممکن است یا ممکن نیست در این صورت است که تأثیر می‌گذارد، یعنی در این فرد چهارم که نه آن‌جا اطلاق دارد، نه این‌جا اطلاق دارد، نه ادله‌ی واجب اطلاق دارد، نه ادله‌ی اجزاء و شرایط اطلاق دارد، این‌جا این‌که تکلیف جاهل و غافل و ناسی ممکن هست یا ممکن نیست این‌جا اثر می‌گذارد. اگر بگوییم ممکن هست مرجع برائت است، اگر بگوییم ممکن نیست مثل شیخ اعظم مرجع احتیاط است و قاعده‌ی اشتغال است، چرا؟ چرا اگر بگوییم ممکن نیست قاعده‌ی اشتغال است؟ می‌فرماید برای این‌که

س: ...

ج: نه قاعده‌ی اشتغال چرا هست؟

س: به‌خاطر این‌که امر نداشت توی آن مأتی به، فقط ناسی که توی ناسی امری نداشت که بخواهد ...

ج: چون آن‌جا می‌دانسته تکلیف است مولا غرضی دارد و نمی‌داند این فاقد، مولا هم که امر روی این فاقد نکرده چون ممکن نیست، من نمی‌دانم این فاقد وافی به آن ملاک و غرض مولا هست یا نیست و مستوفی آن غرض مولا هست یا نیست؟ فرض این است که فاقد امر ندارد، چون می‌گویی امر غافل و ناسی به غیر ما تئیی ممکن نیست پس این امر ندارد. اما اگر قائل شد که خبر امر دارد دیگر، خبر این مصداق مأموریه ما هست این هم و مستوفی است؛ اما اگر امر نداشت پس این را نمی‌توانی به‌واسطه‌ی امرش بگویی مستوفی است، امر ندارد. حالا نمی‌دانی اکتفاء به این بکنی آیا آن غرض مولا، آن ملاکی که مولا در صدد آن بود به‌دست آمده یا نه، بله.

می‌فرماید که: «و اما هذا بناء» این‌ها که یعنی این برائتی که گفتیم «بناء علی ما هو الصحيح من إِمکان تکلیف الناسی علی ما تقدّم بیانه. و أما بناءً علی استحالة، فما صدر من الناسی غیر مأمور به یقیناً، فالشک فی صحته و فسادہ یکون ناشئاً من الشک فی وفائه بغرض المولی و عدمه، فلا مناص من الرجوع إلى قاعدة الاشتغال و الحكم بوجوب الإتيان بالعمل مستجمعاً لجميع الاجزاء و الشرائط، لأن سقوط الأمر بالإتيان بغیر المأمور به» این «یحتاج إلى دلیل مفقود فی المقام علی الفرض» شارع خودش تعبد بکند بیاید بگوید من این را به‌جای آن می‌پذیرم، مثل باب صوم که کرده مثلاً یا در قاعده‌ی تجاوز و فراغ بنا بر این‌که خبر خودش فرموده و الا ...

س: یعنی با وجودی که امر ندارد اما یک دلیل خاص دیگر بیاید بگوید که ...

ج: بیاید بگوید آره، ما باشیم و این جوری نمی‌توانیم چیزی بگوییم.

«و هذه هي الثرة التي أشرنا إليها عند التكلم في إمكان تكليف الناس» که فایده‌اش این‌جا ظاهر می‌شود که برائت باشد یا اشتغال باشد؟

س: آن وقت آن دلیل باید چه جوری باشد، شما فرض این است که تکلیف ناسی امکان ندارد درست است؟ تکلیف ناسی فرض این است که امکان ندارد دیگر

ج: آره ناسی ممکن است ...

س: وقتی امکان ندارد حالا این عمل ناقصی که به‌جا آورده کأن ...

ج: حالا شارع می‌آید می‌گوید این فاقد را در ظرف نسیان اگر گفت کفایت می‌کند معلوم می‌شود این فاقد وافی به غرض مولاست

س: پس تکلیف ناسی امر ندارد چه جور می‌شود این‌جا؟

ج: خب امر ندارد بله ولی آورده، یک چیزی را بدون امر آورده.

س: می‌دانم آن وقت آن را چه جوری می‌خواهد ابلاغ بکند امر را وقتی ندارد؟

ج: خب همین دیگر، مثلاً می‌گوید که به خدمت شما ...

س: خب هر راهی که می‌خواهد آن را

ج: نه می‌گوید اگر فراموش کردی قبل از ظهر می‌توانی تجدید نیت بکنی، بکن من قبول دارم ...

س: می‌دانم برای تکلیف ناسی به غیر ما نسی امکان ندارد درست است؟ فرض این است ..

ج: بله

س: آن وقت این را چه جوری به او می‌گوید که، برای همین ته‌مانده‌ای که باقی‌مانده چه جوری می‌خواهد امر کند؟

ج: بعد از این که یادش می‌آید آن موقع که معلوم است امر نداشته ...

س: اگر تکلیف جداگانه که هیچ ربطی به آن ندارد ...

ج: آره یک‌بار دیگر می‌گوید یا به قول صدر اصلاً اخبار می‌کند بعداً، می‌گوید کسانی که فراموش کردند یا نمازش را خوانده و بعد می‌آید مسأله سؤال می‌کند می‌گوید بلی قد رکعت من همان را قبول دارم، آن وقت ولو امر نداشته باشد بغیره.

این فرمایش محقق خوئی قدس سره است. مرحوم شهید صدر رضوان‌الله علیه ایشان می‌فرماید که این که استاد ربط دادند این بحث را به مسأله‌ی امکان تکلیف ناسی و عدم

آن، اگر آن‌جور شد آن‌جور، آن‌جور شد آن‌جور، ربط درست نیست، اصلاً ربطی به آن ندارد.

می‌فرمایند که حالا ملخص بیان ایشان حالا بخشی‌اش که امروز عرض می‌کنیم و باقی آن می‌ماند برای جلسه‌ی بعد. ایشان می‌فرمایند که ببینید تارّه این نسیان مستوعب است تارّه مستوعب نیست. اگر نسیان مستوعب شد تمام وقت مستوعب بود بعد از وقت یادش آمد عجب، در این‌جا شک ما به چی برمی‌گردد؟ به یک تکلیف جدیدی، حالا می‌خواهد تکلیف ناسی درست باشد یا نباشد. چون این یک قضیه‌ی جدید است دیگر خارج از وقت است به آن ربط ندارد. حالا توی وقت می‌شد به او بگویی، توی وقت می‌شد به او بگویی که غیر ما نسیت را انجام بده یا نه؟ محال هم باشد برائت است، محال هم نباشد برائت است، چون اصلاً تکلیف جدیدی دارد شکل می‌گیرد، قضا به امر جدید است.

س: حاج آقا در حالت استیعاب شک در این است که آیا امر ما مطلق بوده درست است؟
...

ج: مطلق باشد یا نباشد ...

س: یعنی امر داشته غیر ما نسی ...

ج: چون اگر شما قضا را به امر جدید می‌دانید

س: نه به امر جدید نمی‌دانیم ...

س: معلوم است که به امر جدید است دیگر ...

س: نه بین دوتا ملاک است، همان اول بحث ایشان گفت که این‌که ما می‌گوییم درست است به دو ملاک است، یکی به ملاک مطابقت مأتّبه با مأموریه، در کجا؟ آن وقتی که تکلیف ناسی صحیح است، در جایی که تکلیف ناسی صحیح هست وقتی تو چیزی را فراموش کردی غیر ما نسی امر دارد، غیر ما نسی را آوردی پس فعل تو صحیح است مطابقت مأموریه با مأتّبه درست است؟ اما اگر نه، تکلیف به غیر ما نسی مثل شیخ گفتید استحاله دارد می‌رویم سر مناط دوم که از باب استیفای ملاک است؛ آیا این رکوعی که من انجام ندادم و تجاوز کردم بلی قد رکعت‌ای وجود دارد؟ شارع عمل فاقد رکوع را مستوفی غرض امر به صلاة با رکوع می‌داند؟ مستوفی غرض امر به صلاة رکوع نه از باب مطابقت مأتّبه با مأموریه، دوتا بحث هست. فلذا آقای خوئی همان اول کلام ایشان گفت، گفت که دوتا بحث هست یکی بحث اگر هم بگوییم مجزی است یکی از باب اتیان بما أمر هست، یکی از باب استیفای ملاک است. اتیان به ما من قصد درباره‌ی کسی است مثل من که می‌گویم ممکن است، وقتی ممکن است ناسی امر دارد، من هم غیر منسّی را انجام دادم مطابقت مأموریه و مأتّبه، حرف ایشان است. اما نه اگر مثل شیخ شدید از باب استیفاء ملاک است، می‌گوید تو می‌دانم رکوع انجام ندادی و می‌دانم هم تکلیف به غیر رکوع معنا ندارد اما تو بلی قد رکعت که استیفای ملاک کردی به این فعلات. پس حرف‌شان درست است، اصلاً آقای خوئی از اول حرفش همین است. می‌گوید آقا بحث ما دوتا مقام دارد، شما می‌گویید امر دیگری بلی قد رکعت داریم می‌گوییم از باب استیفای ملاک است، اما قبل از این، غمض عین از این بکنید وقتی که امکان داشت کسی که چیزی را ...

ج: مستوفی که امکان ندارد که ...

س: چی امکان ندارد؟

ج: فرض مستوفی است نسیان آن استیعاب دارد ...

س: استیعاب داشته باشد، من کل حالت ...

ج: آقای عزیز صبر کنید تا عرض کنم، کسی که تمام وقت فراموش کرده و هیچ به یاد او نیامده است این آقا اگر بگویند تکلیف به غافل و ناسی ممکن نیست پس این تکلیف نداشته، اگر هم بگویند ممکن است حدیث رفع شامل حال او می‌شود، می‌گفتیم رفع مستوعب ...

س: این را جواب داد ایشان، آن اشکال آخری است، حدیث رفع را که ایشان جواب داد، حدیث رفع را که ایشان رافع اشکال ندانست، ایشان گفت تصریح مصباح الاصول است می‌گوید غیر ما نسی امر دارد تا وقتی امر داشته باشد من هم غیر ما نسی را آوردم اتیان بما امر کردم، مگر حرف آقای خوئی ...

ج: نه آن نسیان در بخش بود ...

س: نسیان چه در بخش چه در شرط، چه در جزئی باشد چه در شرطی باشد، چه فرقی می‌کند؟

ج: نه بعض وقت است، اما نسیان در کل وقت مشتمل بر حدیث رفع می‌شود.

س: ...

ج: ببینید اگر کسی در تمام وقت فراموش می‌کند مولا برای او چه تکلیفی قرار می‌دهد؟ یعنی شده همان حکم به نحو قضیه‌ی حقیقیه‌اش دیگر، می‌آید می‌گوید که چی؟ می‌آید می‌گوید این جزء را برای کسی که در تمام وقت فراموش کرده ...

س: ...

ج: خب حالا پس نگاه کنید پس بنابراین نه ...

س: آقای خوئی جواب داده اشکال حدیث رفع را ...

ج: نه این‌که، پس بنابراین این‌که نسبت به وقت چه شما بگویند استحاله دارد چه نگویند استحاله دارد، ما که الان نسبت به وقت کار نداریم آن‌که تمام شده، استیعاب بوده نسیان، وقت تمام شده، الان اگر شک داریم در چی شک داریم؟ چی می‌خواهیم الان؟

س: قضایی است که به امر جدید است ...

ج: قضا و شک داریم الان امر به قضا داریم یا نداریم، چه قائل بشوی امکان داشته آن امر آن موقع چه نداشته باشد ربطی به این ندارد، الان شما باید چکار کنی؟ برائت جاری کنی، پس این‌که برائت را منوط می‌کنید به این‌که قائل باشیم به چی؟ به امکان امر، به تکلیف ناسی، به غیر ما نسی، این ربطی به آن ندارد ...

س: نکته‌اش در همین استیعاب است دیگر ...

ج: بله.

این فرمایش ایشان، می‌گوید این پس در صورت استیعاب این‌جوری است و شما نمی‌توانید بگویید. فقط چیزی که به ذهن می‌آید که ممکن است گفته بشود این‌جا در قبال فرمایش ایشان این است که از نظر مقام اثبات ادله‌ی قضا ...

س: فوت منظورتان است؟

ج: نه برائت، آره، که گفته افض ما فات، اگر امکان نداشته باشد فوت صادق نیست، حالا این هم ببینید درست می‌شود یا نه؟ ممکن است کسی بگوید این حرف درست نیست ...

س: امکان داشته باشد باز ...

ج: بله؟

س: امکان هم داشته باشد فرقی ندارد باز به هر حال فوت صادق نیست

ج: نه نه

اگر امکان داشته باشد و این فراموش کرده پس فوت صادق نیست اصلاً، چون فرض این است که خوانده. پس در این‌که ما شک کنیم الان وظیفه دارد یا ندارد، شک می‌کنیم این است که اگر امکان داشته باشد امر به غیر ما نسی خب پس اصلاً فوت صادق نیست پس تکلیف ندارد، اگر امکان دارد فرض این هم که خوانده نه این‌که، بحث نمی‌کنیم درباره‌ی کسی که اصلاً نخوانده، فرض می‌کنیم کسی خوانده فراموش کرده، خب خوانده و فراموش کرده، اگر امکان داشته باشد تکلیف به او، پس همین که کرده امر داشته پس بنابراین فوت صادق نیست، چیزی از او فوت نشده، اگر بگویید امر نداشته در اثر این‌که حالا ممکن نیست این هم به خدمت شما عرض شود که این‌جا ممکن است بگوییم فوت صادق است، چون مقتضی‌اش بوده یک مانعی آمده جلوی آن را گرفته که آن نسیان او باشد ...

س: اگر امر نداشت چه جور فوت صادق است؟

ج: به خاطر مقتضی ...

س: خب امر باید فعلی باشد تا صدق الفوت، فوت از چی؟ فوت شده از من مأموریه ...

ج: مثل حدیث رفع دیگر ...

س: آقا وقتی امرش ...

ج: مثل حدیث رفع ...

س: که وضع آن اقتضایی

س: حدیث رفع که وضع آن اقتضایی

ج: رفع صادق است دیگر ...

س: رفع صادق است به خاطر این که می گوید من چیزی به قول شما اولاً اعم از دفع و رفع است، ثانیاً حدیث رفع چه ربطی به این جا هست دارد؟ که فوت باید چیزی به فعلیت برسد مأموئیه و من اتیان نکنم تا صدق الفوت ...

ج: آره، رفع هم این است که چیزی واقعاً باشد آن را برداری، اما چیزی که نیست ولو مقتضی داشته ...

س: آهان فقط مقتضی داشته ...

ج: اگر صادق است اگر می گوید رفع ولو ...

س: پس حج هم از من فوتش صادق است، چون که من اقتضاء تکلیف اجیر را دارم فقط چون استطاعت ندارم شرط نیست....

س: نه شرط اصل وجوب است آن ...

س: وجوب است احسنتم! ما این جا هم دقیقاً داریم تکلیف را داریم می گویم فوت کرده، تکلیف را، ما آن جا نمی گویم حرمت را فوت کردی، ما داریم آن جا می گویم آن وجوب را فوت کردی، دقیقاً ما هم همین حرف را داریم می زنیم، در بُعد تکلیف است که امرش خورده به مأموئیه تو انجام ندادی. ما فکر کردیم برعکس اتفاقاً بفرمایید، بفرمایید وقتی که امکان ندارد چون تکلیفی ندارد فوت فرع بر ثبوت است و این جا ثبوتی ندارد حتی صدق الفوت. می خواستم بگویم برعکس می خواهید بفرمایید. اما در جایی که امکان دارد و من نیاوردم ممکن است ادله صدق الفعل آن را بگیرد، امکان دارد، در حد امکان، باید نگاه کنیم ببینیم مطلق است یا مقید است.

ج: حالا فعلاً بحث مان در جایی است که آورده دیگر، ناسی ای بوده تکلیف آورده فقط نسیان کرده جزئی را شرطی را فراموش کرده در تمام وقت و خارج وقت متوجه شده. این صورت؛ آقای صدر حرف شان این است این صورت چه ربطی دارد به این که شما بگویند تکلیف ممکن هست یا ممکن نیست که بند به او کردید. چه بگویند تکلیف ممکن است چه بگویند تکلیف ممکن نیست ما در تکلیف جدید شک داریم، آن که دیگر زمانش گذشته و آن هیچی؛ من در تکلیف جدید شک دارم پس قضا لازم نیست بکنم.

س: یعنی بحث تبعیت قضا از اداء را اصلاً نمی کند ایشان؟ می گوید تکلیف جدید آیا به قضا داریم یا نه؟ این که خود دلیل اداء اگر ...

ج: دلیل اداء دیگر چی هست دیگر؟

س: قضا به امر جدید است دیگر، فرض این است ...

س: بله؟

س: فرض این است که قضا به امر جدید است ...

س: نخیر فرض این است که خیلی وقت ها قضا تابع اداء هست در دلیل، فرض این هم

هست ... آن نیست. وقتی خود دلیل اداء صدق کند قضا تابع اداء هست ولو این که دلیل دیگر نداشته باشیم.

س: پس فرمودید توی فرضی که امکان ندارد فوت ممکن است صادق باشد؟

ج: کسی نمی‌خواهم، می‌خواهم بگویم این ممکن است چنین چیزی در ذهن بیاید

س: چون امکان ندارد این کأته هیچی انجام نداده؟

ج: این جا که آره، بگویم اگر امکان دارد به طور جازم می‌گوییم چی؟ می‌گوییم فوت صادق نیست و احتیاج به برائت نداریم، اصلاً موضوع دلیل صادق نیست درست؟ برای این که آورده دیگر. مثل این که ما نماز خواندیم بعد از وقت معنا دارد شک کنیم که آیا قضا داریم یا نداریم؟ یعنی در مقام استدلال ...

س: حداقلش این است که این فرق وجود دارد ...

ج: این فرق می‌توانیم بگویم ...

س: ولو آن را جازم نباشیم که فوت صادق است یا نه، اقل فرمایش شما ...

ج: وقتی که امکان داشته باشد ...

س: آره اقل فرمایش شما این است که ...

ج: مرجع برائت نیست ...

س: بله علم ما هست.

ج: بله علم ما هست. اگر امکان نداشته باشد این جا ممکن است کسی بگوید که فوت هست یا نیست؟ آن وقت تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه است اگر شک می‌کند تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه اقض ما فات کما فات است که نمی‌دانم فوت صادق است یا صادق نیست، اگر امکان نداشته باشد.

س: باز شیوه‌ی استدلال نهایتاً قطعاً می‌توانیم فرق دارد ...

ج: فرق دارد ولی شیوه‌ی استدلال، ولی این که بخواهیم بگویم در آن صورت احتیاط است، در آن صورت نیست، این بله، این اشکال محقق صدر قدس سره این وارد است که نه این جوری نیست، بله در آن ساختار استدلال مان و این که چه جور باید بیان بکنیم ممکن است تفاوت ایجاد بکند. ولی این غیر فرمایش آقای خوئی است که آقای خوئی می‌فرماید اگر امکان داشته باشد برائت است، امکان نداشته باشد احتیاط داریم. ایشان می‌گوید ربطی به آن ندارد ...

س: یعنی شما ارتباط را درست کردید ولی نفی ثمره‌ای که کرد را قبول کردید؟

ج: بله، این که فرقی نمی‌کند.

این یک مطلب که ایشان فرموده. می‌گویند از این هم غض بصر کنید باز فرمایش ایشان

که می‌گویند احتیاط است در صورتی که ما قبول نداشته باشیم تکلیف ناسی را به غیر ما نسی شما فرمودید باید احتیاط بکند و اشتغال است این هم به وجوه ثلاثه قبول نداریم که نه علی‌ای حال برائت باید جاری بشود که حالا این یک‌خرده تفصیل دارد می‌گذاریم برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.